





۱۱۲۵
۱۷۲۲۵
صقره الصفا
توکل بن اسحاق بن ماس
الارسل بن بنار
تاری
سء ۱۱

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

1128

[Faint handwritten Persian text, likely bleed-through from the reverse side of the page.]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

ایسے عمر

[illegible]

و تلمیذ حیات و شیخ و اوسته بناید که روانه شود و بیل حاجت از انصاریان آمد که بگوید و در
ویرانی داشت دیدی شد دستایه بر سر و یک در میان لب و هجوم اسباب و اسوا و خدا داشت بانی
و اشتران آبادان چهار ها که در و سراسر مسجده آمد بش **شعر** اندوز در ای طمان از آن کو خراش آفرید
تا به هیئت آورد دنیای و ننگش کار و در هر وقتی که در ناری شیخ را دیدی که بیامدی او را و از آن کو
چون بصره رسید که در آن شری حسا ناست و الخ لطیفه ان شیخ خلا الذ لک بود برسد بیکار و
اشرفی خد کرد و ام و در طلب بر دم و اجبه سید و در و قمری و نوز و دو امیر از انزل الحاصل طایفه
آمد و فری دین و در سنه خود بود و نیم قمری و نوزاد بود و بر او نه بر احمد سقا سقا سقا سقا
که در گفت و به شبان و زعمی اظهار فکر بعد از ان از سفره او به طعای و نیز و در دو و او طایفه
انما سبب حوصله او بود بر دم از لب گفت و در واقعه شیخ را دیدیم قدر بزرگ را از عزمی بود که از طعای
لا یومین کسان است که بوی دای و بر طعای و در نیم سبب سبب او دم از لب گفت و در واقعه
خاله خویش را گفت من اهل انرا و از انجا من را می آید و فرمود که سبب سبب او دم از لب گفت و در واقعه
خدا را رسید و طعای انرا دیدیم شوقی امیرش کردیم و در یک های و فرمود که سبب سبب او دم از لب گفت و در واقعه
جوز طایفه است که دیدیم قدر بزرگ فرمود که ان سبب سبب او دم از لب گفت و در واقعه
و در نیم سبب سبب او دم از لب گفت و در واقعه شیخ را دیدیم قدر بزرگ را از عزمی بود که از طعای
که از انرا و در نیم سبب سبب او دم از لب گفت و در واقعه شیخ را دیدیم قدر بزرگ را از عزمی بود که از طعای
سبب سبب او دم از لب گفت و در واقعه شیخ را دیدیم قدر بزرگ را از عزمی بود که از طعای
او را دیدیم انرا انضای علی احوال او را که دیدیم قدر بزرگ را از عزمی بود که از طعای
سبب سبب او دم از لب گفت و در واقعه شیخ را دیدیم قدر بزرگ را از عزمی بود که از طعای
و باز کرد و با سبب سبب او دم از لب گفت و در واقعه شیخ را دیدیم قدر بزرگ را از عزمی بود که از طعای
او را و در نیم سبب سبب او دم از لب گفت و در واقعه شیخ را دیدیم قدر بزرگ را از عزمی بود که از طعای
روان **حکایت** بهیچ سبب سبب او دم از لب گفت و در واقعه شیخ را دیدیم قدر بزرگ را از عزمی بود که از طعای
حواله در ملایم و در نیم سبب سبب او دم از لب گفت و در واقعه شیخ را دیدیم قدر بزرگ را از عزمی بود که از طعای
برم و در نیم سبب سبب او دم از لب گفت و در واقعه شیخ را دیدیم قدر بزرگ را از عزمی بود که از طعای
و من با و فی انزل علی کل اربع و در نیم سبب سبب او دم از لب گفت و در واقعه شیخ را دیدیم قدر بزرگ را از عزمی بود که از طعای
و به الحاصل انفع و من با و فی انزل علی کل اربع و در نیم سبب سبب او دم از لب گفت و در واقعه شیخ را دیدیم قدر بزرگ را از عزمی بود که از طعای
از سوا الله کلام حق که بگوید **شعر** الا بالسر الله دعنا نام علی زنه بکی علی الرابع
الا با صبی الذی انکرت نایله قانت برای من نایله سمع او لغیر المقلب مکان را و در نیم سبب سبب او دم از لب گفت و در واقعه شیخ را دیدیم قدر بزرگ را از عزمی بود که از طعای
قبول انرا و در نیم سبب سبب او دم از لب گفت و در واقعه شیخ را دیدیم قدر بزرگ را از عزمی بود که از طعای
و فرمود که سبب سبب او دم از لب گفت و در واقعه شیخ را دیدیم قدر بزرگ را از عزمی بود که از طعای
و فرمود که سبب سبب او دم از لب گفت و در واقعه شیخ را دیدیم قدر بزرگ را از عزمی بود که از طعای

[illegible]

شیخ

گورنر

میتوندد و در مشقها چه بین
هیچان و سلطان ایوب سعید
داین هر دو یار است و

کم از مادر

تحریر

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

حزب مؤمنان

[illegible]

حیرہا

[illegible]

وہی ہے

کرامات

الحمد لله

محلى الدرر

[illegible]

مصالح و

[illegible]

2

[illegible]

وَأَنْزِلْهُ مَقْصُودَ رِجْلَيْهِ

ظاهر



